

Islamic Knowledge and Insight

Conformity and Relationships in Rumi's Masnavi and the Works of Allameh Hassan Zadeh Amoli

1. Morteza Rezavand*: PhD Student, Department of Literature, Faculty of Literature and Humanities, Shahrekord University, Shahrekord, Iran (Email: mortezarezavand06@gmail.com)

2. Ahmad Amin: Associate Professor, Department of Literature, Faculty of Literature and Humanities, Shahrekord State University, Iran

3. Alireza Khajegir: Associate Professor, Department of Comparative Religions and Mysticism, Faculty of Literature and Humanities, Shahrekord State University, Iran

Abstract

The most fundamental and significant connection pervading the order of existence, whether in natural elements or human relationships, is based on the essential principle of "conformity." Conformity and relationships refer to the tendency and inclination of beings toward each other or toward entities that are their aim and beloved, or based on a shared characteristic existing between them. In mysticism, the principle of conformity is a subset of the complex discussion of "the unity of being" (wahdat al-wujud). This principle is also discussed under the philosophical rule of al-Wahid (the One). This topic has been reflected in the works of many mystics and literary figures but is more extensively and mystically illustrated in Rumi's *Masnavi*. Among contemporary mystics, Allameh Hassan Zadeh Amoli has also addressed this concept in his works, particularly in his *Divan of Poems*. He has interpreted and explained this principle through concepts such as essential compatibility and specific connection, maintaining that the entire order of existence is influenced by it. A study of the works and poetry of these two poet-mystics reveals a pronounced mystical conformity, demonstrating their shared influence from Islamic mysticism in their discussions of conformity. This research employs a descriptive-analytical method to uncover the shared mystical themes related to conformity in the poetry and works of these two mystics.

Keywords: Conformity, Relationships, Unity of Being, Rumi, Hassan Zadeh Amoli.

معرفت و بصیرت اسلامی

سنخیت و مناسبات در مثنوی مولوی و آثار علامه حسن زاده آملی

۱. مرتضی رضواند*: دانشجوی دکتری، گروه ادبیات، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه دولتی شهرکرد، ایران. (پست الکترونیک: mortezarezavand06@gmail.com)

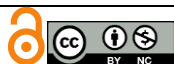
۲. احمد امین: دانشیار، گروه ادبیات، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه دولتی شهرکرد، ایران

۳. علیرضا خواجه گیر: دانشیار، گروه ادیان و عرفان تطبیقی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه دولتی شهرکرد، ایران

چکیده

اصلی ترین و مهم ترین ارتباطی که در نظام هستی ساری است، چه در عناصر طبیعی و چه در روابط انسانی، بر پایه اصل اساسی «سنخیت» استوار است. سنخیت و مناسبات، میل و رغبت موجودات به یکدیگر یا به اموری است که مقصود و محبوبشان باشد؛ یا بر پایه ویژگی مشترکی است که بین آن‌ها موجود می‌باشد. اصل سنخیت در عرفان زیر مجموعه‌ای از مبحث پیچیده «وحدت وجود» است. این اصل در ذیل قاعده فلسفی الواحد نیز مطرح شده است. این مبحث در آثار عرفا و ادبای بسیاری بازتاب یافته؛ ولی در مثنوی مولانا به طور گسترده تر و عرفان محور جلوه گر شده است. از عرفای بزرگ معاصر علامه حسن زاده آملی نیز در آثار خود و به ویژه در دیوان اشعارشان به این امر پرداخته‌اند. ایشان این اصل را با مضامینی چون مناسبت ذاتی و ارتباط خاص تفسیر و تشریح کرده‌اند و معتقدند همه هستی از آن متأثراند. با بررسی در آثار و اشعار این دو عارف شاعر، رنگ و بوی سنخیت عرفانی به خوبی هویدا است و نشان دهنده آن است که هر دو در بحث سنخیت از عرفان اسلامی متأثر بوده‌اند. این پژوهش بر آن است تا با روش توصیفی - تحلیلی به کشف مضامین مشترک عرفانی موجود بین اشعار و آثار این دو عارف در زمینه سنخیت بپردازد.

کلیدواژگان: سنخیت، مناسبات، وحدت وجود، مولوی، حسن زاده آملی.



How to cite: Rezavand, M., Amin, A., & Khajegir, A. (2024). Conformity and Relationships in Rumi's Masnavi and the Works of Allameh Hassan Zadeh Amoli. *Islamic Knowledge and Insight*, 2(1), 139-153.

© 2024 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 10 April 2024

Revise Date: 26 May 2024

Accept Date: 12 June 2024

Publish Date: 21 June 2024

شیوه استناددهی: رضواند، مرتضی، امین، احمد. و خواجه گیر، علیرضا. (۱۴۰۳). سنخیت و مناسبات در مثنوی مولوی و آثار علامه حسن زاده آملی. معرفت و بصیرت اسلامی، ۲(۱)، ۱۳۹-۱۵۳.

© ۱۴۰۳ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۲۲ فروردین ۱۴۰۳

تاریخ بازنگری: ۶ خرداد ۱۴۰۳

تاریخ پذیرش: ۲۳ خرداد ۱۴۰۳

تاریخ چاپ: ۱ تیر ۱۴۰۳

مقدمه

سنخیت در لغت نامه دهخدا به معنای از یک سنخ بودن، به گونه و اصل همانندی داشتن، آمده است و در عربی نیز به معنی هم ریشه بودن دو چیز است، همچنین به معنای ای چون تجانس، تناسب، همگونی، توافق، هم نوایی و سازگاری نیز در ادبیات معاصر اشاره شده است. کلمه سنخ در کلمات حکما به معنای اصل و ریشه و نوع به کار می رفته است و به ماده نیز به جهت اشتراک میان صور گوناگون سنخ می گفتند. سنخیت رابطه خاص یک معلول با علت خود است؛ لذا معلول هر چه به علت نزدیکتر گردد رابطه اش قوی تر می گردد و می توان گفت سنخیتش بیشتر می شود. این اصل در ذیل قاعده فلسفی الواحد نیز مطرح شده است. قاعده "الواحد لا یصدر عنه الا الواحد" که مورد قبول فلاسفه و مخالفت بیشتر متکلمین واقع شده به ساده ترین بیان گویای این مطلب است که از یکی، جز یکی پدیدار نشود.

اصل سنخیت در فلسفه نیز در باب علم حضوری معنا پیدا می کند که برای تحقق امر ادراک باید بین مدرک و مدرک سنخیت وجود داشته باشد. اصل سنخیت در عرفان زیر مجموعه ای از مبحث پیچیده «وحدت وجود» است.

فیلسوفان در آثار خود درباره سنخیت علت و معلول بحث کرده اند.

مشهور فیلسوفان آن را پذیرفته اند (Mirdamad & Mohaghegh, 1998; Sadr al-Din Shirazi & Hassanzadeh Amoli, 1992; Sadr al-Din Shirazi & Yahya, 1999; Tabatabaei & Shirvani, 2015; Tabatabai & Shirvani, 2015)

و معلول مورد پذیرش بسیاری از اندیشمندان است تا جایی که برخی آن را بدیهی و یکی از اصول متعارفه همه علوم بشری دانستند (Motahari, 2015) و برخی دیگر نیز آن را از قضایای ارتکازی و قریب به بدیهی برشمردند؛ به صورتی که با ساده ترین تجربه های درونی و بیرونی قابل اثبات است (Misbah Yazdi, 1993) و برخی نیز آن را انکار کرده اند.

علامه طباطبایی نیز بر ضرورت سنخیت میان علت و معلول تأکید می کند و آن را مبنای قاعده الواحد می شمارد. ایشان این اصل را با عناوینی چون (مناسبت ذاتی) و (ارتباط خاص) تفسیر و توجیه کرده است (Yatharbi, 2004).

بنابراین راه تعمیم اصل سنخیت به قاعده الواحد را چنین می توان تعبیر کرد: علت واحد از آن حیث که واحد است، سنخیت و تناسبی با معلول کثیر ندارد؛ لذا معلولش نیز باید واحد باشد.

منظور از سنخیت علت و معلول آن است که وجود علت به دلیل آنکه واجد خصوصیت و معنای خاصی است، سبب به وجود آمدن معلول خاص می شود و وجود معلول نیز به دلیل همان خصوصیتی که در علت خاص آن موجود است، فقط معلول همان علت است، نه معلول برای هر علتی.

تفسیر دیگر از قاعده سنخیت، بیان مشابهت و مناسبت علت و معلول است. به این معنا که علت همه کمالات معلول را به نحو اعلی و اشرف داراست و علت، مرتبه کامل تری از وجود معلول و معلول مرتبه ضعیف تری از وجود علت می باشد. بدیهی است که این تفسیر از سنخیت تنها میان علت های هستی بخش و معلول آن ها جریان دارد، نه میان همه اقسام علت و معلول.

تفسیر دیگر در این باب آن است که علت، حقیقت و اصل معلول است و معلول، شان و فرع علت؛ زیرا واژه سنخ به معنای اصل نیز می باشد. این نگاه به سنخیت، بر وحدت شخصی وجود مبتنی است. بر این اساس، حقیقت وجود، واحد و ذی الشان است و سایر اشیا صرفا شان، مظهر و ظل آن هستند و شان و ذی الشان نیز مسانخ هم اند (Nabavyan, 2019).

هدف و ضرورت پژوهش

بحث سنخیت نه تنها در قرآن و روایات، بلکه در بسیاری از کتب عرفانی و فلسفی مورد توجه بوده است. سنخیت بین مظاهر هستی و حضور همه جانبه حق متعال به ویژه در وجود انسان، اشتراک عمیقی را بین پدیده های هستی به وجود آورده است. سنخیت و روابط حقیقی بین اجزای هستی به نسبت قابلیت و جایگاهشان و نیز تجلی

صفات جمالی و جلالی خداوند در نظام هستی یکی از مولفه‌های مهم عرفان است. بدون درک و فهم موضوع سنخیت، شناخت دقیقی از عرفان و زبان عرفان صورت نمی‌گیرد. سنخیت در آثار شاعران و نویسندگان دیگر نیز مورد توجه بوده است؛ اما کاربرد و جلوه‌های آن در مثنوی مولوی متنوع و گسترده‌تر و عرفان محور جلوه گر شده است. از عرفای بزرگ معاصر، علامه حسن زاده آملی، نیز در آثار خود و به ویژه در دیوان اشعارشان بارها به این امر پرداخته اند. با توجه به اهمیت و گستردگی این بحث در مثنوی و نیز در آثار علامه حسن زاده آملی و تشابه فراوان اندیشه‌های عرفانی این دو شخصیت کم نظیر به ویژه در زمینه سنخیت، لازم است این موضوع در مقاله و بلکه رساله‌ای مستقل بازگشایی و تبیین و جلوه‌های مختلف آن بررسی شود.

روش و سؤال پژوهش

این جستار با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی با توجه به آثار علامه حسن زاده آملی و مثنوی مولوی و بررسی دیدگاه آنان نسبت به سنخیت و مناسبات در صدد پاسخ به این پرسش هاست که ماهیت سنخیت چیست و نظرات این دو عارف در این باب چگونه است؟

پیشینه پژوهش

طبق بررسی‌های انجام گرفته تاکنون پژوهش مستقلی با این موضوع انجام نگرفته است. در برخی پایان نامه‌ها و مقالات تنها به بحث سنخیت در مثنوی مولوی اشاره شده است. در خصوص مباحث فرعی مرتبط با موضوع پژوهش، مقالات و رسالاتی نگاشته شده است که در زیر به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

درباره موضوع سنخیت، در اکثر شرح‌های مثنوی در تفسیر آیات مربوط به آن، اشاراتی شده است؛ از جمله سبزواری «شرح مثنوی» (۱۳۹۲) (Sabzevari, 2013)، جعفری «تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی جلال الدین محمد مولوی» (۱۳۹۳) (Jafari, 2013)، فروزانفر «شرح مثنوی شریف» (۱۳۸۷) در چند موضع این موضوع را تشریح کرده‌اند (Foruzanfar, 1998). زرین کوب در «سرّنی» (۱۳۹۸) و «نردبان شکسته» (۱۳۹۴) به بحث سنخیت توجه داشته است

(Zaeinkoob, 2014; Zarinkoob, 2018). همایی نیز در «مولوی‌نامه» (۱۳۷۶) در چند جا به این موضوع پرداخته و یا تحلیل اندیشه‌های مولانا توجه ویژه‌ای در باب سنخیت داشته است (Homaiei, 1997). مرتضوی باروق در مقاله «سنخیت و جذب در مثنوی مولانا» (۱۳۸۴)، بدون تحلیل و تشریح گسترده، فقط به دسته‌بندی مختصر انواع جنسیت پرداخته است (Mortazavi, 2004). تقسیم‌بندی چهارگانه جنسیت و جذب در مقاله نامبرده متأثر از کتاب شرح مثنوی شریف فروزانفر است (Foruzanfar, 1998).

سید کاظم موسوی در مقاله «سنخیت در داستان پیرچنگی» (۱۳۸۴) به شکلی موضوعی و فقط در این داستان به موضوع سنخیت پرداخته است (Mousavi, 2004).

شاکری و همکاران در مقاله «بازخوانی و تحلیل مفهوم سنخیت و جنسیت در مثنوی مولوی» (۱۳۹۷) تنها به سنخیت در مثنوی پرداخته اند. پایان نامه‌ای با عنوان سنخیت (جنسیت در مثنوی) اثر هومان شاکری از دانشگاه پیام نور دیلم نیز در این زمینه یافت گردید (Shakeri et al., 2017).

مشهدی و همکاران در پایان نامه «بررسی درون مایه‌های مشترک عرفانی دفتر اول و دوم مثنوی مولوی با دفتر دل علامه حسن زاده آملی» (۱۳۹۶) ضمن بررسی تحلیلی و درون مایه‌ای این دو اثر، با ذکر نمونه‌های بسیار در بخش‌های مختلف مبانی عرفان نظری، عملی، جهان بینی، مقامات، اصطلاحات و دیگر مشترکات پرداخته و اشاره مختصری به اختلافات از لحاظ تفاوت مشرب و مذهب شده است (Mashhadi, 2016).

۳- بررسی و تحلیل

۳-۱- سنخیت در مثنوی مولوی

سنخیت که یکی از بنیادی‌ترین اندیشه‌های مولانا در مثنوی است، در هر شش دفتر در ضمن حکایات و تمائیلی به آن اشاره شده است. این بسامد نشانگر توجه ویژه مولانا به سنخیت به عنوان یک نظام فکری است. پژوهش در این مورد می‌تواند مدخلی برای شرح و

تفسیر ابیات و نقد و بررسی اندیشه‌های عرفانی در مثنوی باشد. مقاله حاضر سنخیت را به عنوان یک بن مایه قابل توجه در اندیشه مولوی مورد بحث قرار داده، وجوه مختلف و کارکرد آن را در نظام هستی و نقش آن در جنبش ارکان و عناصر هستی و تعلیم و ایمان و رسالت انبیا و گرايشات عرفانی بشر و... بررسی کرده است. مولانا در واقع جنسیت را نوعی نظر و نگرش می‌داند که به وسیله آن انسان‌ها به هم پیوند می‌خورند و آن را امر ذاتی می‌داند نه اکتسابی. جنسیت در نگاه مولانا چنان مهم است که وی معتقد است همه هستی از آن متأثراند. ذره ذره کاندرا این ارض و جنس خود را هر یکی چون سماست کهریاست

مولانا معتقد است سنخیت عامل بسیار موثر در جذب و ایجاد کشش بین چیزهایی است که وجه اشتراک دارند.

ز آنکه جنسیت عجایب جاذبی جاذبش جنس است هر جا طالبی است است

جنسیت از دیدگاه وی، بسیار پیچیده و گسترده است. پیچیده از این نظر که موقوف به ظاهر نیست و گسترده از این نظر که تمام پدیده‌های هستی را در دایره خود گنجانده است. مولانا در مثنوی اینگونه به "جنسیت" اشاره کرده است که جنسیت نوعی نظر است که اشیا به وسیله آن به یکدیگر راه می‌یابند، نظری که خداوند در چیزی می‌نهد و جنسیت مخصوصی به او می‌بخشد. اگر همان نظر را در تو هم به ودیعت نهد هم جنس او خواهی گشت. آن چیزی که بدن را به هرسو می‌کشد و جذب می‌کند، نظر است. در حقیقت مولانا جنسیت را یک امر نگرشی می‌داند، او معتقد است خداوند این امر را در وجود انسان به امانت گذاشته و رسیدن به اوج کمال و یافتن در خواری و ذلت معلول این نگرش و نظر است و با این بینش است که انسان هم سنخ خود را می‌جوید. اگر نگرش و بینش وی علوی باشد خواهان علین می‌شود و اگر نظرش زمینی باشد اسیر تعلقات مادی خواهد شد:

چست جنسیت یکی نوع نظر که بد آن یابند ره در همدگر آن نظر که کرد حق در وی نهان چون نهد در تو، تو گردی جنس آن

بنا بر این نگرش، سنخیت عنایتی از سوی حق است. اگر خداوند ویژگی‌هایی را که در وجود انسان‌های شایسته گذاشته است، در وجود شخص ایجاد کند، بنا بر رابطه سنخیت، آن شخص جذب انسان‌های نیکوکار می‌شود. مولانا بشر را دعوت می‌کند تا هم جنس دل شوند. دلی که در اندیشه وی منظر و تجلی گاه حق است و باید از غیر یار پاک بماند. انسان هم سنخ با دل نمی‌شود، مگر با پیوستن به صاحب‌دلان و همجنس شدن با اولیای حق:

صاحب دل جو اگر بی جان نه ای جنس دل شو گر ضد سلطان نه ای آنکه زرق او خوش آید مر ترا آن ولی تست نه خاص خدا

مولانا، کشش و جذب را از سوی عالم معنا می‌داند و آن را امری باطنی می‌شمارد:

پس یقین گشتش که جذبه ز آن کار حق هر لحظه نادر آوری سری است است

در اثر این سنخیت است که روح انسان تعالی می‌یابد و به روح الارواح می‌پیوندد و انسان صبغه الهی می‌پذیرد. نفس مجرد، لامکان را اختیار می‌کند و تن مادی طبیعت را. اگر نفس، قابلیت داشته باشد علوم و معارف را دریافت می‌کند و در اثر سنخیت، جذب و انجذاب، تحقق پیدا می‌کند و گرنه موجب دفع آن می‌شود:

میل تن در سبزه و آب روانمیل جان ز آن بود که اصل او آمد از آنر آن که اندر حیات و در حی استمیل جان در جان لامکان اصل وی استمیل تن در حکمت است و در علوممیل جان اندر باغ و راغ است و کرومیل تن در ترقی و شرف کسب و اسباب علف

مولانا بر این باور است که آن مناسبت ذاتی و ارتباط خاص است که عاشق را در جوش و خروش می‌دارد. کاه، با کهربا اگر مناسبت و سنخیتی نداشته باشد، هرگز سوی آن میل نمی‌کند.

عشق معشوقان دو رخ افروخته‌کهر با
عشق عاشق جان او را سوخته‌گاه
عاشق به شکل بی‌نیاز
می‌کوشد در آن راه دراز

در واقع مولوی پایه و اساس روابط بین انسان‌ها و گرایش آن‌ها به هم و حتی دلیل دوری آن‌ها از همدیگر را ناشی از امر داشتن و یا عدم سنخیت بین آن‌ها می‌داند و این امر را ذاتی می‌پندارد. مولانا با طرح این اندیشه، سنخیت را به صورت یک نظام فکری و حقیقی در تمام هستی معرفی می‌کند که ورای صورت و ظاهر پدیده‌هاست. حقیقت این مناسبات در ظاهر پدیده‌ها آشکار نمی‌شود. لذا، تشخیص این که کدام پدیده‌ها با هم سنخیت دارند، کار هر کس نیست.

زین سبب آمد سوی اصحاب، کلبران
هست صورت‌ها خوب و مور، قلبید
شود عیسی سوی پاکان چرخ
قفس‌ها مختلف، یک جنس، فرخ

نتیجه تمثیل فوق، این است که سر پیروی سگ اصحاب کهف از مردان حق و عروج حضرت عیسی، در سنخیت آن‌ها بوده است.

ازدیگر زوج واژه‌های مثنوی که ازدوگانه صورت و معنا منبعث می‌شود، می‌توان به سنخیت پیامبران با علین و ملایک و سنخیت کافران با شیاطین اشاره کرد:

زان بود جنس بشر پیغمبران پس
تا به جنسیت رهند از ناودانتا به
بشر فرمود خود را مثلکم عیسی و
جنس آید و کم گردید گمبا
ادریس بر گردون شدند باز آن
ملایک چونکه هم جنس
هاروت و ماروت از بلند کافران
آمدند جنس تن بودند ز آن زیر
آمدند جنس شیطاناتان شده
آمدند جانشان شاگرد شیطانان شده

بهشت مشتاق مومن است و دوزخ از مومن می‌گریزد، همچنانکه مومن از دوزخ در باطن و جان خویش گریزان است. چرا که جنس دوزخ از نار است و جنس مومن از نور. این همان جاذبه جنسیت است که هر کس در همین نشئه طبیعت هم می‌تواند جنس و ذات خود را بشناسد که کدام سویی است. اگر مایل به انسانهای بدکردار است از جنس همان هاست و اگر مایل به نیکان روزگار است اهل سداد و نیک فرجامی است.

می رمد آن دوزخی از نور
زانکه طبع دوزخ استشای
همدوزخ از مومن گریزد
صنمکه گریزد مومن از دوزخ به
آنچنانز آنکه جنس نار نبود نور
جانضد نار آمد حقیقت نور
اوجاذبه جنسیت است اکنون بینگر
جوکه تو جنس کیستی از کفر و
به هاما مایلی هامانی
دینور به موسی مایلی سبحانی

مولانا، تشخیص این که انسان جنس کیست را به خود او واگذار می‌کند و ملاک این تشخیص را تمایل و گرایش درونی انسان می‌داند. ازدید وی، اگر به باطل گرایش دارد، از جنس ناریمان و اگر به نور تمایل داشته باشد، از سنخ اولیاءالله است و اگر گاهی به این و گاهی بدان میل می‌کند، عقل و نفس او به هم آمیخته و در حال تردد قرار دارد.

مولانا این مناسبات را در بین اعضا و ابدان و وصفها و جانها نیز می‌بیند و می‌گوید که هر جسم درخور جانی است که حق متعال بدو افاضه می‌کند:

شد مناسب عضوها و ابدانها و وصف
شد مناسب وصفها با جانهای
هر جانی تناسب باشدش چون
گمان با جان که حق بتراشدش پس
صفت با جان قرین کرده است او
مناسب دانش همچون چشم و
شد مناسب وصفها در خوب و
روشد مناسب حرفها که حق
زشت
نبشت

جان‌های اولیای الهی متحد و رو به سوی هم هستند و هریک دیگری را جاذبند، چون از یک جنس هستند و باهم سنخیت دارند، هر چند در ظاهر فرسنگ‌ها از هم دور باشند، برخلاف جان‌های ناپاک که مضطربند و غرق کثرات و از یکدیگر جدا می‌باشند هر چند قرب مکانی داشته باشند.

جان گرگان و سگان هر یک جداست
متحد جان‌های شیران خداست

مولانا در تشریح سنخیت به یک نوع نظر اشاره می‌کند که سبب تمایل دو هم جنس به یکدیگر می‌گردد. از این نظر در مثنوی به "قدر

مشترک "تعبیر کرده است، چنان که در داستان زاغ و لک لک تمایل آن دورا در اثر همین "قدر مشترک" می‌داند:

در بیابان زاغ را با لک لکی	آن حکیمی گفت دیدم هم تکی
تا چه "قدر مشترک" یابم نشان	در عجب ماندم بجستم حالشان
خود بدیدم هر دوان بودند لنگ	چون شدم نزدیک، من حیران و
	دنگ

نمونه دیگری از داستان‌های مثنوی، داستان موش و چغز است که در این داستان وابستگی موش به چغز و بستن پای هر دو به رشته‌ای دراز و بالابردن زاغ موش را و معلق شدن چغز و نالیدن و پشیمانی او از تعلق با غیر همجنس و با جنس خود نا ساختن است. مولانا در این داستان نیز به بحث کشش و سنخیت پدیده‌ها و مخلوقات از روی شعور و آگاهی پرداخته است.

جنسیت علت پیوستگی اشیاست و این امر وابسته به شعور و خرد و آگاهی است؛ یعنی اگر آگاهی و شعور نباشد خبری از جنسیت نیست و جنسیت به امور ظاهری بستگی و ارتباط ندارد؛ بلکه امری حقیقی و معنوی است. ملاهادی سبزواری در این باره می‌گوید: «جنسیت منشا انضمام است و این شعور می‌خواهد و جماد شعور ندارد.» (Sabzevari, 2013). پس همه این جاذبه‌ها و سنخیت‌ها زیرسر نیروی عظیم شعور و آگاهی است و اوست که بین جان‌ها و اشیای نظام هستی پیوستگی و مناسبت ایجاد می‌کند.

عقل می‌گفتش که جنسیت یقین	از ره معنی ست نی از آب و طین
هین مشو صورت پرست و این مگو	سر جنسیت به صورت در مجو
صورت آمد چون جماد و چون حجر	نیست جامد را ز جنسیت خبر
جان چو مور و تن چو دانه گندمی	می کشاند سو به سویی هر دمی
مور داند کآن حبوب مرتهن	مستحیل و جنس من خواهد شدن
جنس و ناجنس از خرد دانی شناخت	سوی صورتها نشاید زود تاخت
نیست جنسیت به صورت لی و لک	عیسی آمد در بشر جنس ملک

مولانا می‌گوید میان عاشق و معشوق سنخیتی است که سبب محبت بین این دو گشته است. در حکایت "ملاقات آن عاشق با صدر جهان

"به این سنخیت و جذب بین عاشق و معشوق می‌پردازد که اگر محبتی در دل عاشق وجود دارد به یقین کشش و جذب و محبتی در دل معشوق بوده:

هیچ عاشق خود نباشد وصل جو	که نه معشوقش بود جویای او
لیک عشق عاشقان تن زه کند	عشق معشوقان خوش و فربه کند
چون در این دل برق مهر دوست جست	اندر آن دل دوستی می‌دان که هست

مولانا بر این باور است که جذب و کشش عاملی دوسویه است، تشنه به دنبال آب است و آب نیز در جستجوی تشنه. گدا، خدا خدا کند و خدا نیز، گدا گدا:

تشنه می‌نالد که‌ای آب گوار	آب هم نالد که کو آن آب خوار
جذب آب است این عطش در جان ما	ما از آن او و او هم آن ما
هست هر جزوی ز عالم جفت خواه	راست همچون کهریا و برگ کاه

مولانا اظهار معجزات را، دلیل عمده ایمان آوردن مردم به پیامبران نمی‌داند. بلکه از دیدگاه وی «بوی جنسیت» است که سبب ایمان قلبی و جذب صفات حقانی می‌گردد؛ به بیانی دیگر در صورتی شخصی به فردی دیگر می‌گراید که میان آن دو نوعی سنخیت و جنسیت باشد.

موجب ایمان نباشد معجزات	بوی جنسیت کند جذب صفات
معجزات از بهر قهر دشمن است	بوی جنسیت پی دل بردن است

کارکرد جذب جنسیت به گونه‌ای است که هر چیزی در نهایت، به جنس خود می‌گراید. حکایت عبدالغوث در مثنوی وسیله‌ای شد تا مولانا این کارکرد را به خوبی تبیین کند. عبدالغوث از جنس پریان بود و مانند پریان نه سال در پنهانی حرکت می‌کرد. مدتی گذشت و خبری از او نیامد. زن و فرزندانش طمع از او بردند و زنش شوهر دیگری انتخاب کرد. عبدالغوث پس از نه سال بازگشت؛ اما آمدنش عاریتی بود؛ زیرا مدت یک ماه زن و فرزندانش را دید و باردیگر متواری شد. هم جنسی پریان او را ازدست زن و فرزندانش ربود. بدان جهت که انسان‌های بهشتی از جنس بهشت‌اند. لذا

خداپرست می‌گردند. مگر پیامبر نفرموده جود و سخاوت شاخه‌های بهشتی هستند که از دنیا آویزان شده اند؟ مهر و محبت‌ها هم جنس یکدیگرند و قهر و کینه‌ها متجانس با همدیگر. لاابالگیری، لاابالگیری را به سوی خود می‌کشد؛ زیرا در خرد هم جنس یکدیگرند (Jafari, 2013).

برد هم جنسی پریانش چنان	که رباید روح را زخم سنان
چون بهشتی جنس جنت آمدست	هم ز جنسیت شود یزدان پرست
مهرها را جمله جنس مهر خوان	قهرها را جمله جنس قهر دادن
لاابالی لاابالی آورد	ز آنکه جنس هم بوند اندر خرد
بود جنسیت در ادريس از نجوم	هشت سال او با زحل بد در قدوم
جذب جنسیت کشیده تا زمین	اختران را پیش او کرده مبین

حکیم سبزواری در شرح جنس جنت بودن بهشتی گوید: «جنس جنت: به سبب علم و عمل. چه علاقه لزومیه است، میانه اعمال صالحه و اخلاق حسنه و میانه صور ملذّه و همچنین در مقابلات اینها. بلکه علوم حقیقه و معارف ربوبیه، بالفعل خود جنتی است روحانیه» (Sabzevari, 2013).

در ادريس عليه السلام جنسیتی با ستارگان بود که با ستاره زحل همداستان گشته در مشارق و مغارب یار و هم صحبت و محرم آثار او بود. هنگامی که ادريس پس از دوران غیبتش به میان مردم برگشت برای آنان درس نجوم می‌گفت. ستارگان در برابر ادريس صف کشیده و دردرس او حاضر می‌شدند. به طوری که مردم آواز ستارگان را از خصوص و عموم می‌شنیدند. آری جذب جنسیت به سوی ادريس بود که ستارگان رابه زمین کشیده و برای ادريس نمودار ساخته بود (Jafari, 2013). دردفتر دوم مثنوی نیز بار دیگر این جذب و جنسیت را در خوبان و بدان با هم جنسهای خود و نوریان و ناریان و باقیان و باطلان نیز با هم جنسهای خود بازگو می‌کند که هر یک به سوی هم سنخ خود کشیده می‌شود:

خوب خوبی را کند جذب این	طیبات و طیبین بر وی بخوان
بدان	

در جهان هر چیز چیزی جذب	گرم گرمی را کشید و سرد سرد
کرد	
قسم باطل باطلان را می‌کشند	باقیان از باقیان هم سرخوشند
ناریان مر ناریان را جاذب‌اند	نوریان مر نوریان را طالب‌اند

از دیدگاه مولانا جنبش و حرکت، رابطه مستقیمی با سنخیت دارد. از نظر وی جنبش و حرکت هر چیز که در حیطه جذب چیزی قرار گرفته، ناشی از سنخیت و مناسبت بین آن دو است؛ باین توضیح که سنخیت دیده نمی‌شود و آنچه که دیده می‌شود جنبش است؛ مانند شتری که مهار و کشنده‌اش نهان است و تنها راه رفتن او آشکاراست: جنبش هر کس به سوی جاذب است جذب صادق نه چو جذب کاذب است

در "قصه آن دباغ که در بازار عطاران از بوی عطر و مشک بیهوش و رنجور شد" عدم سنخیت بین شخص دباغ و بوی خوش، بسیار پند آموز است. در واقع به هر بیماری باید آنچه عادت دارد و با آن مناسبت پیدا کرده خوراند و گرنه در خلاف عادت، رنج افزوده خواهد شد:

الخبیثات الخبیثین را بخوان	رو و پشت این سخن را باز دان
مر خبیثان را نسا زد طیبات	در خور و لایق نباشدای ثقات

سنخیت و مناسبات در آثار علامه حسن زاده آملی

علامه حسن زاده آملی بحث سنخیت و مناسبات در نظام هستی را از جایگاه خاصی برخوردار می‌داند. سنخیت‌هایی از قبیل مناسبت بین طالب و مطلوب، مناسبت بین نفس انسانی و حق تعالی، بین فیض الهی با حصه وجودی، بین نبی و امت، مناسبت بین سلسله علل و معلولات و بین هر فرع با اصل آن، بین حروف و اعداد و حقایق عینی، مناسبت بین زمان و مکان با حالات و واردات انسان، مناسبت تسیمیه نفس انسان با ناطقه، مناسبت بین اعضای حیوانات با احتیاجاتشان، سنخیت بین مدرک و مدرک و بین نفس و عقل و غیب الهی و بین ملکات و صور برزخی آن‌ها و بین عمل و جزای آن، مناسبت بین علم و عمل با نفس انسانی و مناسبت روح و علم، سنخیت بین عالم و

آدم، مناسبت بین قرآن و انسان کامل و همه نفوس ناطقه مستعده و شقیه الی الکمال، مناسبت بین غذا و مغتدی، سنخیت بین ظرف و مظروف، سنخیت بین ثمر و شجر، بین فعل و فاعل، بین اسم و مسمی، تعبیر بعضی خوابها و مناسبت آن با صورت اصلی آن و حتی مناسبات بین ذرات و اتم‌ها از جمله مسائلی است که در آثار ایشان نمود پیدا کرده است.

حسن زاده آملی در نصوص الحکم بر فصوص الحکم به این امر اشاره دارد که هر چیزی در نظام هستی هم سنخ خود را طلب می‌کند. ایشان بر اساس آموزهای قرآنی و روایی بر این باور است که دلها و جانها کاملاً با هم مرتبط هستند و بر اساس طینت افراد به هم پیوند می‌خورند و جانهای یاران با هم همدل و آشنا هستند. قرآن کریم می‌فرماید: *قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلًا* (اسراء، ۸۴) هر کس به خوی و عادت و طبیعت خود عمل می‌کند، از کوزه همان برون تراود که در اوست؛ بنابراین هر کس مطابق کشش و سنخیتی که دارد با جانهای مرتبط می‌شود که هم سنخ او هستند. هر چیز به اصل خود باز می‌گردد و بر شاکله و جبلی خود عمل می‌کند. هر فرعی را با اصلش مناسبت و ارتباط خاص است که از آن به حصه وجودی و جدول وجودی و سر آن نام می‌برند که فهم بدان سر را علم به سرالقدر گویند.

حسن زاده در دروس معرفت نفس گوید: چون بین اصل و فرع سنخیت و مماثلت است همان طور که صورت زیرین بالا رود با اصل خود یکی می‌گردد، ناچار اصل هم در همه فروع خود که صور او هستند نمایشی دارد و همه آن‌ها مظاهر و مجالی اویند و گرنه اصل و فرع یکدیگر نخواهند بود.

اصل را هم بی تجافی در نزولش بنگری صورت زیرینش او را مظهر و مجالستی صورت زیرین را بالا بردن و به اصلش رساندن، همان رد و ارجاع به اصل است که در هر فن بسیار دشوار است و تحصیل این نردبان معرفت کار آسانی نیست (Hassanzadeh Amoli, 1998, 2006, 2013a, 2013b).

وی در جای دیگر از دیوان/شعار، به این مسانخت اصل و فرع اشاره دارد که هر چیز به اصل خود باز می‌گردد و بر شاکله و جبلی خود عمل می‌کند:

محاکاتی که اندر اصل و فرع است	بسان زارع و مزروع و زرع است
بیا برخوان تو نحن الزارعون را	بیای زارع بی چند و چون را
که بر شاکلت خود هست عامل	چه کل بعمل را اوست قائل

برای مثال میوه‌ها از درختها و بوته‌ها می‌رویند، درخت و بوته اصل هستند و میوه فرع آن‌ها و فرع چون بالا رود با اصل خود یکتا می‌شود. وی در این باره گوید: «مناسبت بین سلسله علل و معلولات و به عبارت دیگر بین اصول و فروع آنها، دائمی است. هر چند ما دسترسی به فهم آن‌ها نداریم» (Hassanzadeh Amoli, 1998).

یکی از اصول و امهاتی که وی در باب سنخیت و مناسبات در آثارش به آن اشاره دارد، مناسبت معلول با علتش است. در کتاب گشتی در حرکت آن را به عنوان یک اصل مطرح می‌کند: «معلول مناسب و مسانخ با علتش است» (Hassanzadeh Amoli, 2006).

سنخیت بین علت و معلول به این معنا است که خصوصیتی در علت وجود دارد که به حسب آن، فقط معلول خاصی از آن صادر می‌شود. بر اساس مبانی حکمت متعالیه، علت و معلول هر دو از سنخ وجود هستند و تفاوت آن‌ها به شدت و ضعف وجودی بر می‌گردد؛ به بیانی دیگر، معلول همان علت است در مرتبه پایین‌تر و علت همان معلول است در مرتبه بالاتر. در نتیجه ارتباطی حقیقی بین علت و معلول برقرار است و این خصوصیت ذاتی، عین وجود علت و معلول است و علت به تمام ذاتش، مسانخ با معلول است.

سنخیت علت و معلول گاه در ظاهر و گاه در باطن و گاه در هر دو وجود دارد. فهم این سنخیت باطنی را علم به سرالقدر گویند که جز با عنایت حق متعال کسی را شامل نمی‌شود. جای دیگر گوید: علم به سر این مناسبات صعب مستصعب است که بدان نرسد، جز آنکه

قلبش به انوار الهیه منور گشته است (Hassanzadeh Amoli, 2013a, 2013b).

بر اساس اصل سنخیت، اختلاف در ماهیت علل، موجب تفاوت در ماهیت معلول‌ها می‌گردد؛ زیرا ذات علت‌ها با همدیگر تفاوت دارند و در نتیجه منشاء آثار مختلف می‌شوند. بر این اساس، اختلاف غذاهای مادی، سبب آثار روحی متفاوت در انسان می‌شود. حسن زاده در کتاب *اتحاد عاقل به معقول* ضمن اشاره به ابیاتی از دفتر سوم مثنوی معنوی این بحث را گسترش می‌دهد و به بحث مناسبات این گونه اشاره می‌کند:

گر به خاری خسته‌ای خود کشته‌ای و ر حریر و قر دری خود رشته‌ای
لیک نبود فعل هرنگ جزا هیچ خدمت نیست مانند عطا

انسان در این زندگی اجتماعی و تمدنی کار می‌کند و پاداش می‌گیرد یا ناروایی را انجام می‌دهد و کیفر می‌یابد. ما در مناسبت میان کار و پاداش و ناروایی و کیفر، در اکثر و اغلب موارد دست‌رسی به فهم آن نداریم، در ارتباط بین فروع و اصول که از آن جمله است جزا و عمل، متحیریم، میوه‌ها از درخت‌ها و بوته‌ها می‌رویند و می‌دانیم که مناسبت بین سلسله علل و معلولات محفوظ و دائمی است که گندم از گندم بروید جو زجو، ولی در ارجاع فروع به اصول عاجزیم. از زبان قرآن و روایت فعل، هم رنگ جزا است چنان که فرمود: «و اتوا به متشابها» و فرمود: «جزاء وفاقاً» انهم کانوا لا یرجون حساباً» و انما هی اعمالکم تردّ الیکم» (حسن زاده آملی، ۱۳۹۵: ۴۲۹) بر مبنای براهین عقلی و نقلی علم و عمل انسان سازندو جزا موافق عمل است؛ یعنی عمل با جزا و جزا باعمل موافقت و سنخیت دارد. قرآن کریم جزای بعضی اعمال را بیان فرمود؛ مثلاً کسانی که مال یتیم را به ستم می‌خورند در باطنشان آتش می‌خورند. یا اینکه بین غیبت کردن و خوردن گوشت مرده سنخیتی هست و یا بین حيله گری و صورت روباه یافتن، مناسبتی هست که خواص هم در بسیاری از موارد در فهم مناسبات آن عاجزند. از آنجا که بین غذا و مغذی باید سنخیت وجود داشته باشد، جسم مادی غذای مادی می‌خواهد و روح و جان

آدمی نیز غذایی هم سنخ خود می‌طلبد که همان علم است؛ زیرا علم، بنا بر براهین متعدد مجرد است و مسانخ با نفس ناطقه انسانی.

در عیون مسائل النفس در بحث تناسب و سنخیت غذا و مغذی گوید: «والتناسب بین الروح و العلم و بین البدن و العمل من حیث ان الغذاء یجب أن یکون من جنس المغذی» (Hassanzadeh Amoli, 2015).

باید بین غذا و مغذی سنخیت بوده باشد. غذاگیرنده که انسان باشد، مسانخ و مجانس او یعنی طعام او علم است. گوش انسان، دهان جان اوست. در این عالم امکان، هر شیئی مغذی است؛ یعنی غذاگیرنده و نیازمند غذا است؛ اما غذای هر مغذی متناسب با خودش است؛ یعنی بین غذا و مغذی سنخیت و مناسبت است و نمی‌شود هر مغذی هر غذایی بگیرد. از آنجا که انسان دو بعد جسمانی و روحانی دارد در تغذیه هر یک از این دو بعد باید سنخیت رعایت شود.

حسن زاده، در گنجینه گوهر روان به این امر اشاره دارد: آنکه در رشد خود دقت کند می‌بیند که او را دو گونه غذا باید:

غذایی که مایه پرورش تن اوست و غذایی که مایه پرورش روان اوست و هریک را دهانی خاص است. دهان آن، دهان است و دهان این گوش، نه از غذای تن روان پرورش می‌یابد و فربه می‌شود و نه از غذای روان، تن. آب مظهر و ظل حیات و علم است و تن مرتبه نازله نفس و ظل آن است، تن تشنه آب خواهد که ظل حیات است و روان تشنه علم خواهد که اصل آن است.

امام ملک و ملکوت، صادق آل محمد صلی الله علیه و آله، در تفسیر طعام کریمه فلینظر الإنسانُ إلى طعامِهِ فرمود: «علمه الذی یأخذه عمن یأخذه». بنگر که غذای جسم و جان تو چگونه است.

و بدان که غذا با همه اختلاف انواع و ضروب آن، مظهر صفت بقاء و از سنده اسم قیوم و با مغذی مسانخ است و تغذی حب دوام ظهور اسم ظاهر و احکام آن است (Hassanzadeh Amoli, 2006).

در دیوان/شعارشان نیز این بحث را این گونه به نظم کشیده‌اند:

دهان و گوش ما هریک دهان است که آن بهر تن و این بهر جان است
بداند آنکه در علم است راسخ غذا با مغذی باشد مسانخ

از آنجا که علم مجرد است و جوهر وانسان ساز و غذای روح انسان می‌باشد، باید با مظلوف خود که نفس ناطقه انسانی و مجرد است مسانخت داشته باشد و درحقیقت عین مظلوف خود گردد. انسان دارای وعایی است که با علم سنخیت دارد و این وعاء غیر از بدن مادی است. وعاء علم باید با علم سنخیت داشته باشد؛ پس ظرف علم از جنس ماورای طبیعت است.

حسن زاده آملی در باب اینکه هر چیزی در نظام هستی هم سنخ خود را طلب می‌کند، کلام صدر قونوی در *مفتاح الغیب* را می‌آورد: «چیزی جز خود را بدون مناسبتی که بین آن دو است طلب نمی‌کند. آن مناسبت رابطه و امر جامع است که هر دو در آن مشترک اند، اشتراکی که رفع امتیاز بین آن دو می‌کند نه رفع امتیاز مطلقا بلکه از آن جهت که هر یک مشابه آن امر جامع است و از آن حیث که هر دو در آن شریکند؛ و هر مناسبتی که بین طالب و مطلوب ثابت است رقیقتی است در بین آن دو که مجرای حکم مناسبت و صورت آن حکم است و آن گاهی از یک طرف حادث می‌گردد و گاهی از هر دو طرف؛ پس از طرف عبد با حق توجه به سیر و سلوک نحو حق به زعم سالک، نامیده می‌شود و از جانب حق تدلی و تنزل، بتحب و اجابت» (Hassanzadeh Amoli, 2006).

حسن زاده بر همین اساس بین طالب و مطلوب مناسبت می‌بیند و در *گنجینه گوهر روان* در این باره می‌نویسد: «آن که در طلب دقت کند، بین طالب و مطلوب مناسبتی می‌یابد و پی می‌برد که نفس بدون توحید و تجمع به کمال انسانی نرسد و تعلق با تعقل جمع نشود. حضرت وصی علیه السلام فرموده است: "العارف من عرف نفسه فاعترفها ونزهها عن کل ما یبعدها"» (Hassanzadeh Amoli, 2006).

مناسبات در نظام هستی بسیار پیچیده و گسترده است از اتمها گرفته تا نباتات و حیوانات و حتی اعضای حیوانات را شامل می‌شود. ایشان در یکی از نکات علمی خود در *هزارویک* نکته می‌نویسد: «از مشاهده حیوانات معلوم میشود خصوصیات اعضای هر یک مناسب با احتیاجات آنهاست؛ مثلا حیوانات نواحی بارده دارای پشم و کرک

از آن جا که علم، انسان ساز است و غذای جان، انسان هر چه از این غذای روحانی می‌خورد میل و اشتهايش بیشتر واستعدادش برای یادگیری علوم و معارف، عالی تر و بهتر و فزونتر می‌گردد. حسن زاده آملی نیز در دفتر دل گوید:

توانسانی غذای تو سماوی است علوم رسمیت صرف دعاوی است

ایشان دریکی از کلمات معرفت نفسی خود براین امر هشدار می‌دهد که عدم سنخیت بین غذا و مغذی انسان را هرزه خوار می‌گرداند: «آن که غذا را مسانخ مغذی نیابد هرزه خوار می‌گردد و هرزه خوار هرزه گو و هرزه کار می‌شود» (Hassanzadeh Amoli, 2006).

حسن زاده آملی از طرح بحث سنخیت و وفق هر چیزی با هم جنس خود حتی ذرات و اتم‌ها به خلقت شگفت نظام هستی اشاره می‌کند و انسان را به تدبیر در این امر فرا می‌خواند:

«آن که لا اقل در صنعت یک چاقو، عقل خود را بکار برد که تیغه و دسته آن هر یک به وفق دیگری ساخته شده است، اذعان کند که نظام هستی را حیات و علم و قدرت و تدبیر و اراده، اداره می‌کند که از هر نوع یکی مذکرویکی مؤنث به وفق یکدیگر آفریده است. وگرنه نثرون و پروتون چه دانند که این و آن بدین خلقت شگفت جفت موافق یکدیگر ساخته شوند» (Hassanzadeh Amoli, 2006).

یکی دیگر از مناسباتی که در آثار خود بر آن تاکید دارد مناسبت ظرف و مظلوف است. وی در *دروس معرفت نفس* در باب سنخیت علم و وعای آن اصولی را مطرح می‌کند:

- وعای علم وعایی است که به خلاف همه ظرفها هر چه علم در او بیشتر قرار گیرد گنجایش او بیشتر می‌گردد و برای تحصیل علوم بالاتر و بیشتر آماده‌تر می‌شود.

- علم را با وعای او یک نحو سنخیت است (Hassanzadeh Amoli, 2013b).

زیادند و حیوانات علف خوار روده هاشان بلندتر است از گوشت خوار و معده هاشان به قسمتهای مختلفه تقسیم شده زیرا که تحلیل و هضم علف مشکل تر از گوشت است. طيور آبی بین انگشتهای پایشان پرده کشیده شده تا شنا کنند و مرغهایی که از حیوانات رودخانه ها شکار می کنند پایشان بلند است تا در آب که می ایستند بدنشان بیرون از آب باشد و هکذا؛ و برخی از خصوصیات دیگر اعضای حیوانات را صاحب اسفار در آخرین فصل جواهر و اعراض آن بر شمرد» (Hassanzadeh Amoli, 1989a).

به باور وی، هرکس مطابق کشش و سنخیتی که دارد با جانمایی مرتبط می شود که هم سنخ او هستند و از جانمایی که با آنها تناسبی ندارد روی گردان است و سبب آن را نیز عالم معنا و حقایق آن سویی می داند.

ایشان در دیوان / شعار خود، بخش دفتر دل، در رابطه با این همدلی و پیوستگی و سنخیت بین جانها، اینگونه سروده است:

به بسم الله الرحمن الرحيم است	دلی با دل حمیم است و صمیم است
چو ارواحند خلق دسته دسته	همی پیوسته هستند و گسسته
دلی را با دلی پیوسته بینی	دلی را از دلی بگسسته بینی
دل من با دل تو آشنا نیست	دو جان آشنا از هم جدا نیست
روایت های طینت اندرین سر	برای اهل سر آمد مفسر

(Hassanzadeh Amoli, 1998)

سبب پیوستگی و اتحاد جانها ذکر شریف بسم الله الرحمن الرحيم است که مطابق با روایات، حقیقت و نقطه بایه آن علی علیه السلام است که قطب دین و محور دلهاست و از آنجا که انسان کامل و صاحب ولایت کلیه الهیه عارف به سرالقدر است و از اعیان ثابته و طینت افراد با خبر است در حکایت بیعت ابن ملجم با آن حضرت، مطابق با جبلی و طینت شخص با او برخورد نمود و نشان داد که جانهای همدل و آشنا با هم متحدند و جان پراکنده، پشت به حقیقت کرده است.

یکی دیگر از مناسباتی که علامه حسن زاده بدان تصریح دارد مناسبت میان مدرکات نفس و مدرکات آن و میان نفس و غیب الهی

است. در گنجینه گوهر روان نیز در یکی از دلایل تجرد برزخی نفس انسانی و تجرد عقلی آن به این امر اشاره دارد که مدرک با مدرک خود سنخیت دارد: «چنان که مدرکات وهم، معانی جزئیة اند که اضافه دارند بمواد نه حلول همچنین وهم اضافه دارد نه حلول که مدرک با مدرک خود سنخیت دارد بلکه اتحاد، پس تجرد وهم مطلوبست نه نقض چون تجرد خیال و مدرکات آن، ولی تجرد معقول تجرد حقیقی است و تجرد وهم و خیال چون تجرد اشباح و مقادیر و معانی جزئیة مضافه به آنها تجرد برزخی است» (Hassanzadeh Amoli, 2006).

از دیگر مناسباتی که می توان بدان اشاره کرد مطابقت عالم و آدم است که در آثار ایشان از آن با عنوان تطابق کونین یاد شده است. عالم و آدم از یک نگارنده و یک قلم اند. در عین چهل و هشتم از عیون مسائل نفس گوید: مقصود از کون جامع، انسان است و مراد از کون دیگر، کون کیانی می باشد که همان عالم است. در انسان نظیر هر آنچه که در عالم است موجود می باشد، چه توازی میان آن دو شرط حصول معرفت است (Hassanzadeh Amoli, 1989b). انسان دارای نشئات گوناگون است که مطابق هر نشئه ای او را اکل و شرب و نکاح خاص است و او آمیخته ای از افعال و احوال و نیت و سعی خود است. انسان شایسته آن را دارد که عقل بالمستفاد و عقل بسیط گردد که همه عوالم وجودی از اعضا و جوارح او شوند. انسان را ماده ای و مثالی و عقلی و جبروتی است که عالم جبروتی او رب النوع انسان طبیعی اوست و برای این مرتبه مادی و حیوانی اش اسرار طبیعت برای او مکشوف می گردد.

همانگونه که عالم ثابت سیال است، انسان نیز براساس تطابق آدم و عالم، ثابت سیال است. مراتب انسان به وزان مراتب الله است (Samadi Amoli, 2013).

از دیگر مناسبات عمده، سنخیت بین قرآن و انسان کامل است. انسان کامل قرآن است. لذا درجات قرآن را با معارج انسان کامل تطابق است. چه اینکه عالم و آدم نیز تطابق دارند. انسان کامل خود را نقطه تحت باء بسم الله قرآن می داند؛ زیرا که این نقطه نسخه اصل قرآن

است. قرآن کتاب صامت است و انسان کامل قرآن ناطق که مفسر و کاشف قرآن است و عارف به حقایق آن است. قرآن حقیقت عالم است و صورت کتبی انسان کامل و صورت حقیقت محمدیه است. در هزار و یک نکته آمده است: «ان الامام علیه السلام قلب عالم الامکان. فالقرآن ریحانه و الامام ریحانه و یس قلب القرآن والامام قلب عالم الامکان فالامام قرآن و القرآن امام. فالقرآن مع الامام و الامام مع القرآن یدور الامام حیث یدور القرآن و یدور القرآن حیث یدور الامام. ثم ان کون یس قلب القرآن لعله لمکان آیه "و کل شیء احصیناه فی امام مبین" من انه الامام الذی احصى الله تبارک و تعالی فیہ علم کل شیء و لا مانع عقلا و نقلا من ان یبلغ الانسان الی مبلغ فی العبادہ والتوجه الی الملکوت یصیر الامام المبین الذی فیہ تبیان کل شیء» (Hassanzadeh Amoli, 1989a).

مناسبت بین زمان و مکان با حالات و واردات انسان از دیگر مناسبت‌هایی است که در دیوان/شعار و دیگر آثار حسن زاده آملی بارها به آن اشاره شده است:

نمی دانم چه تقدیر و قضایی است دلم را با دل شب آشنایی است

بزرگترین نزول (نزول قرآن) و شریفترین عروج (معراج حضرت ختمی مرتبت) در شب بوده است. در روز اسباب انصراف انسان بسیار است به خلاف شب که هنگام آرامش است. لیل غیب است و انسان را به غیب و باطن می کشاند و می رساند. شب هنگام انزوای از خلق و انقطاع از مشغله‌های روز است که انسان را به وحدت می کشاند. اذکار و اوراد و خلوت را در شب تأثیری خاص است که در روز نیست، به خصوص در ثلث آخر لیل که هوا تصفیه شده و با روح بخاری مزاج انسان مسانخ است و بدن هم از خستگی بدر آمده است که انتقالات و تمثالات و مکاشفات زودتر و بهتر و قویتر روی می آورند. شک نیست که مناسبات زمانی از اتم مناسبات است، چنانکه نفس کینونت در شهر الله مبارک رمضان برای نفوس مستعده اثر تکوینی دارد و در نزول و قدوم ماه اصب رجب برای رجبیون شهود خاصی است» (Samadi Amoli, 2013).

از دیگر مناسباتی که حسن زاده آملی به آن توجه ویژه داشته اند، سنخیت بین خواب و تعبیر آن می باشد. ایشان به این امر توجه نشان می دهند که ارجاع صور و اشکال و احوال عالم خواب به اصول آن‌ها چگونه است و از این مساله به این حقیقت می پردازند که همانطور که رویای عالم خواب را اصلی است که به صورتی در آمده است و معبری نیاز دارد تا از صورت زیرین عبور دهد و به اصل آن برساند، هر یک از مشهودات عالم بیداری ما را اصلی است که صورت زیرین اگر با نردبان معرفت بالا رود با اصل خود یکتا می گردد. در دروس معرفت می نویسد: «شما به وقایع و حوادثی که برخورد کرده اید، تفحص می کنید و تجسس می نمایید که از کجا پدید آمده است و علت پیدایش آن چه بوده است. این صورت واقعه و حادثه را اصلی است که با آن یک نحو سنخیت دارد. به هر چه می نگرید، از تطور جمادات و نباتات و حیوانات و انسانها و... همه را اصلی است که مبدا پیدایش آنهاست. این جمله بسیار بلند عرشی ملکوتی برهان الحکما امیرالمومنین علی علیه السلام را باید بر لوح دل نگاشت که فرمود: ان لكل ظاهر باطنا علی مثاله (نهج البلاغه، خطبه ۱۵۲). تمام مطلب در پی بردن به معنای واقعی این جمله است که چگونه باطن بر مثال ظاهر است؟» (Hassanzadeh Amoli, 2013b).

اگر به تعبیر و تاویل بعضی خوابها و مناسبت آن با صورت اصلی آن پردازیم، به راستی شگفت آور است که تطورات ظهور یک چیز در چند موطن چگونه است؟ در این زمینه حسن زاده آملی در اتحاد عاقل به معقول به کلام استادش علامه شعرانی اشاره می کند که فرموده است: «صور برزخیه به انشای نفس است در عالم برزخ و مناسب با اعمال خویش انشاء می کند. چنان که مغموم نمی تواند افکار خوب بکند... تمثیل در عالم خیال بدون مناسبت ممکن نیست؛ لذا علم به صورت شیر، یا مال به صورت مار و عذره تمثیل می شود» (Hassanzadeh Amoli, 2015).

مناسبت بین "حق متجلی و عبد متجلی له" از دیگر مناسباتی است که در آثار حسن زاده آملی بارها به آن اشاره شده است. وی در دیوان اشعارش گوید:

تو تا اندر صراط مستقیمی روح و ریحان و جنات نعیمی

چو این جدول نمایی لای ربوبی ترا باشد عطایای ربوبی
(Hassanzadeh Amoli, 1998).

انسان اگر جدول وجودی خود را درست تصفیه و لایروبی کند،
مجرای آب حیات و مجلای ذات و صفات می گردد. بین حق متجلی
و عبد متجلی له سنخیت است که به اقتضای عین ثابت عبد از حق
است و این سنخیت با لایروبی نمودن جدول وجودی حاصل
می گردد. حق متعال چون از ذات خود به بنده تجلی کند، به منزله
آینه برابر شخص می باشد تا چنانکه صورت آن شخص باشد از خوبی
و زشتی، در آینه نموده می شود. پس چون مناسبت میان عبد و رب
حاصل شد، بنده جز خود را در آینه حق نبیند. عبدی که جدول
وجودی اش را لایروبی کرده است در آینه حق خودش را مشاهده
می کند زیرا به مقدار سعه وجودیش و به اندازه جدول لایروبی اش
حق در او تجلی می کند؛ لذا دهش به مقدار استعداد عبد است و بین
این دوسنخیت و مناسبت وجود دارد.

نتیجه گیری

با توجه به آنچه در باب سنخیت و مناسبات بیان شد می توان به نتایج
زیر رسید:

۱- سنخیت و مناسبات در اندیشه مولوی و حسن زاده آملی، نظام
حاکم بر کل جهان است که از عناصر طبیعی گرفته تا تمایلات درونی
و عرفانی بشر، ایمان، کفر و... را شامل می شود. کششی که از سنخیت
حاصل می شود، بسیار پیچیده و گسترده است و نمی توان به
ظواهر و صورت محدود کرد، بلکه امری باطنی و حقیقی است.

۲- در بررسی آثار هر دو شخصیت، این نتیجه حاصل شد که راه
شناخت همجنس از غیر همجنس، به ویژه در گرایشات عرفانی، قلب
ودل است که اولیای پاک و خالص و روشن ضمیر از آن برخوردارند.

specifically his Masnavi, and the writings of
Allameh Hassan Zadeh Amoli offer profound
insights into this subject. This study delves into the
shared mystical perspectives of these two
intellectual figures, drawing from the principle of
"unity of being" (wahdat al-wujud) as well as the

۳- جنبش و حرکت و تکاپو در جهان هستی به واسطه جذب و کششی
است که از سنخیت حاصل می شود؛ یعنی هر چیزی که در دایره
جذب همجنس خود باشد به سوی او تمایل پیدا می کند و این در مورد
روندگان طریقت و اهل سلوک همان «کشش» به سوی حقیقت
می باشد. موضوع جنسیت جهت دهنده انسان به سوی مطلوبش
می باشد. هر چیزی در نظام هستی هم سنخ خود را طلب می کند.

۴- سنخیت و مناسبات نقش مهمی در تزکیه و تعلیم انسانها دارد. از
این رو، انبیا که برای تعلیم بشر مبعوث شده اند، هم جنس آنها
هستند. ایمان آوردن انسانها و تصدیق کردن پیامبران نیز به واسطه
سنخیت ایجاد می شود؛ یعنی هرامتی اگر با پیامبر خود سنخیت روحی
داشته باشد، دعوت او را می شناسد و او را تصدیق می کند و به او
ایمان می آورد و اگر در طینت و باطن خود با پیامبر و اولیای الهی
از لحاظ روحی سنخیت نداشته باشد با ایشان دشمنی می ورزد.

۵- هر کس با توجه به جلی و طبیعت خود عمل می کند، از کوزه
همان برون تراود که در اوست؛ بنابراین هر کس مطابق کشش
و سنخیتی که دارد با جانهای مرتبط می شود که هم سنخ او هستند.

۶- مولانا در تبیین اصل سنخیت از زبان تمثیل بهره گرفته و از عبارات
و واژگان ساده و حکایات عامیانه استفاده کرده؛ اما علامه حسن زاده
آملی همین اصل را با بکارگیری زبان فلسفی و عرفانی و اصطلاحات
دشوار و خاص، تبیین نموده است.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

The exploration of conformity and relationships in the philosophical and mystical traditions represents a fundamental lens through which human connections and the natural order can be understood. In particular, the works of Rumi,

philosophical rule of al-Wahid. The concept of conformity, or senkhiat, provides a framework to interpret the connections among beings, emphasizing intrinsic compatibility and essential relationships, which both mystics regard as central to existence.

The principle of conformity has deep philosophical roots and is closely tied to the philosophical law that "the One produces only the one" (al-wahid la yasdur anhu illa al-wahid). Prominent philosophers, including Mulla Sadra, have extensively discussed the necessity of a specific relationship between a cause and its effect (Sabzevari, 2013). Similarly, Rumi's Masnavi uses allegories and narratives to illustrate that this principle permeates all levels of existence, from human relationships to cosmic movements. Hassan Zadeh Amoli expands on these ideas by discussing the interconnectedness of human souls with divine realities, attributing the entire order of being to this principle of inherent compatibility.

Rumi's Masnavi reflects conformity in various forms, showcasing the interconnectedness of all beings. Through allegories such as the magnetic pull between opposites and kindred souls, Rumi emphasizes that human connections stem from intrinsic compatibility rather than mere physical appearances. For instance, he asserts that the soul's alignment determines its spiritual trajectory, where pure souls are drawn to divine realms. Hassan Zadeh Amoli, in his Diwan of Poems, similarly discusses conformity in terms of essential compatibility between a seeker and the Divine. He highlights that such compatibility, or mukafat, is central to understanding the cosmos and human relationships.

Both mystics discuss conformity as a means of achieving spiritual enlightenment. Rumi conceptualizes it as a bridge between human desires and divine goals, urging seekers to align their inner selves with higher truths. This perspective aligns with Hassan Zadeh Amoli's interpretation, which considers conformity a

precondition for the descent of divine blessings. He further extends this to encompass the relationship between knowledge and the knower, asserting that knowledge is the sustenance of the human soul, analogous to the physical nourishment required for the body (Hassanzadeh Amoli, 1998).

In human relationships, the principle of conformity dictates the dynamics of attraction and repulsion. Rumi vividly portrays this in his allegories, where individuals naturally gravitate toward those with whom they share spiritual or moral similarities. Hassan Zadeh Amoli elaborates on this by discussing the connection between individuals' intrinsic natures and their actions, as reflected in the Quranic verse, "Each works according to their nature" (Quran 17:84). This underscores the importance of aligning one's internal disposition with divine truths to foster harmonious relationships.

This research employs a descriptive-analytical approach, examining primary texts by Rumi and Hassan Zadeh Amoli to uncover shared themes in their mystical discussions. Through comparative analysis, the study identifies parallels and divergences in their treatment of conformity. While Rumi relies heavily on poetic imagery and allegory, Hassan Zadeh Amoli adopts a more systematic philosophical language to articulate similar ideas. Both methods, however, converge on the notion that conformity is a universal principle integral to understanding existence.

The study concludes that conformity is not merely a mystical or philosophical abstraction but a practical guide for spiritual and interpersonal development. By emphasizing compatibility and shared essence, both Rumi and Hassan Zadeh Amoli advocate for a worldview that fosters unity and coherence in human relationships and the natural order. Future research could further explore how these principles can be applied in contemporary contexts, including conflict resolution and spiritual education.

References

- Foruzanfar, B. (1998). *Commentary on Masnavi Sharif*. Zovar.
- Hassanzadeh Amoli, H. (1989a). *Nusus al-Hakm on Fusus al-Hakm*. Raja Cultural Publishing House.
- Hassanzadeh Amoli, H. (1989b). *One Thousand and One Points*. Raja Cultural Publishing House.
- Hassanzadeh Amoli, H. (1998). *Divan of Poems*. Raja Farhangi Publishing House.
- Hassanzadeh Amoli, H. (2006). *Goharrovan's Treasure*. Nasratubi.
- Hassanzadeh Amoli, H. (2013a). *Ayoun problems of self and its explanation*. Beka Publications.
- Hassanzadeh Amoli, H. (2013b). *Lessons in self-knowledge*. A i. mkL.im L.
- Hassanzadeh Amoli, H. (2015). *Unity of daarekkeE-r-ikqeel be Lkhgeum*. Bostan Kitab.
- Homaie, J. (1997). *Molavinameh*. Homa.
- Jafari, M. (2013). *Commentary and criticism of Jalaluddin Mohammad Molavi's Masnavi*. Islamic Publishers.
- Mashhadi, F. (2016). *A review of common mystical themes of the first and second books of the Mawlawi Ba iih aeidftardel of Allameh Hassanzadeh Amoli* [Payam Nour University, Faculty of Literature and Humanities]. Tehran.
- Mirdamad, & Mohaghegh, M. (1998). *Al-Qabasat*. Tehran University Press.
- Misbah Yazdi, M. (1993). *Teaching Philosophy*. Publications of Imam Khomeini Educational and Research Institute.
- Mortazavi Barouq, A. (2004). Origin and Sessif in Maulavi's Masnavi. *Keihan Farhangari*(230).
- Motahari, M. (2015). *Collection of works, vol. 1*. Sadra.
- Mousavi, K. (2004). Origin in the Story pirchangi. *Journal of Literary Studies and Research*, 3(1), 107-191.
- Nabavyan, M. (2019). *Essays in Islamic Philosophy*. Islamic Wisdom Publications.
- Sabzevari, H. (2013). *Commentary on Masnavi*. Ministry of Culture and Islamic Guidance.
- Sadr al-Din Shirazi, M., & Hassanzadeh Amoli, H. (1992). *Sharh al-Hikmaa al-Motahaliyyah*. Printing and Publishing Organization.
- Sadr al-Din Shirazi, M., & Yahya, K. (1999). *Al-Robabiyyah*. Religious Press.
- Samadi Amoli, D. (2013). *Description of Del Hassanzadeh Amoli's book*. Nabogh.
- Shakeri, H., Mahmoudi, A. M., & Golestan Aseel, H. (2017). Re-reading and analyzing the concept of origin and gender in Molvi's example. *Researches of Mystical Literature (Gohargoya)*, 12(2), 59-86.
- Tabatabaei, M., & Shirvani. (2015). *Badaye kl-Hikma*. Darul Alam.
- Tabatabai, M., & Shirvani. (2015). *Translation and explanation of Nahayeh al-Hikma*. Dar al-Fikr.
- Yatharbi, Y. (2004). Critical article on the rule of one and the principle of Origin. *Naqd and Nazar Quarterly*(1 & 2).
- Zaeinkoob, A. (2014). *Broken Ladder*. Sokhn.
- Zarinkoob, A. (2018). *Serr-e Ney*. Scientific Publications.